PDF Compressor Free Version

که هر دیگی که می‌جوشد، درون چیز دگر دارد

نقاب از چهره‌ام بردار!

همه ما نقاب‌هایی داریم. نقاب‌هایی که بنا به موقعیت‌های خانوادگی و اجتماعی و شغلی، از آن‌ها استفاده می‌کنیم. نقاب پدر، مادر، خواهر، برادر، همسر، دوست و... همین طور بگیر یدالی آخر. داشتن این نقاب‌ها، نه تنها بد نیست، بلکه به تعاملات موثر خانوادگی و اجتماعی ما کمک هم می‌کند.



آذر فخری، روزنامه‌نگار

زندگی، برای اغلب ما، چهره‌های گوناگونی دارد. بگذارید راحت و صریح بگویم بنا به هر دلیلی مثلا جبر جغرافیا یا تاریخ؛ زندگی با ما خوب و یک دست، تا نمی‌کند که هیچ، گاه آن‌قدر درهم، برهم و به هم ریخته است که مات می‌مانی با این همه بدسلیقگی و شلختگی، چه بکنی! حداقلش این است که گاهی در تنهایی، دوبامبی می‌کوبی روی سر خودت و در می‌مانی که این جان ناقابل را دیگر کجا باید برداری و فرار کنی. فرار کنی؟ آن هم از دست زندگی؟! درست است گاهی زندگی، ما را به جاهایی می‌رساند و چهره‌های عجیب و غریب و غیر دوست‌داشتنی از خودش رو می‌کند که دل ما نمی‌خواهد عطایش را به لقایش ببخشیم. کاری که این روزها، دامنگیر بعضی از ماها شده؛ بعضی از ماها، در مرز ماندن و رفتن، رفتن را ترجیح می‌دهیم (کدام شاعر بود که فریاد زده بود: زمین را نگه دارید، می‌خواهم پیاده شوم!)؛ چرا که حس می‌کنیم ادامه دادن روندی که نه از خودش می‌زاید و تولید می‌کند و نه از ما، موجودی خلاق و مفید می‌سازد، چه سودی دارد؟

چهره‌های زندگی البته، فقط مربوط به خود زندگی، فی‌نفسه و آن‌چنان که هست، نیست. چهره‌ها (و یا بگذارید از همین جا به بعد از تعبیر «نقاب» استفاده بکنیم؛ چون به‌شدت به کار مان خواهد آمد) بله نقاب‌های زندگی، همیشه محصول خود زندگی و یا فرایندهایش نیست. زندگی بستری است که ما هم در آن جریان داریم. زندگی، و جریان آن، محصول بده و بستان‌های ما با خود و با دیگران هم هست. و خوب است که گاهی بنشینیم لب این جوی و ببینیم به گذران مداوم آن، چه چیزهایی اضافه می‌کنیم یا از این گذران، چه چیزهایی برداشت می‌کنیم. زندگی این روزها با هزار نقاب خود را به ما می‌نمایاند، و این هزار چهره‌گی و هزار رنگی، ما را هم وامی‌دارد که چهره و رنگ عوض کنیم و البته که این رنگ به رنگ شدن، این نقاب را برداشتن و آن یکی را گذاشتن، هزینه دارد و گاه سرسام‌آور هم هست.

ما به این نقاب‌ها در موقعیت‌های مختلف نیاز داریم و هر کدام از ما تعداد زیادی نقاب داریم که با خودمان یدک می‌کشیم و مدام در حال تعویض و جابه‌جا کردن آن‌ها هستیم

از صفت دور و به صورت مانده‌باز

درست جلوی در دانشگاه، جلوی چشم حراست، چادر را از کیفش درمی‌آورد و می‌اندازد روی سرش. خب البته که چادر سر کردن هم بلد نیست و کش‌وقوس و درگیری که در طول ساعت‌های حضورش در دانشگاه دارد، هم خودش را کلافه می‌کند و هم دیگرانی را که یا به او درس می‌دهند و مدام حواس‌شان می‌رود پی گیر کردن دست‌وپای او لای چادر و هم‌همکلاسی‌هایش که برای آن‌ها بدل شده است به موضوعی برای خندیدن و وقت کلاس را تلف کردن. و این البته، مشکل تنها او نیست. یکی از قوانین سفت و سخت حضور در این دانشگاه و تحصیل در آن، چادری بودن دختران دانشجوست. و مهم هم نیست که این دختر، اصلا چادری هست یا نیست. چادر در این جا، به مثابه یونیفورمی است که نپوشیدن و تخلف از آن، هزینه دارد. سیستم دانشگاه و حراست هم با این مسئله هیچ مشکلی ندارد که اکثر دخترهایی که اساسا چادری نیستند، جلوی خودشان چادر به سر می‌اندازند. این مقررات دانشگاه است و به هر ترتیبی باید رعایت شود. در حالی که حجاب در این شکل، ذاتا یک ارزش عقیدتی است و نه یک یونیفورم، که بشود با تحمیل، تثبیتش کرد. پس چرا دختری که می‌تواند با یک مانتو و روسری یا مقنعه، حجاب معقول و کم‌تر دست‌وپاگیری داشته باشد (چون چادر گذاشتن بلد نیست!) باید به اجبار، تن به چنین قانونی بدهد؟ و اصلا هدف از ورود او با چادر به دانشگاه چیست؟ قرار است با این اجبار، چه نتیجه اخلاقی یا تحصیلی یا اجتماعی گرفته شود؟

درست چند کوچه مانده به محل کارش، چادر را از کیف درمی‌آورد و می‌اندازد روی سرش. این کاری است که هر روز می‌کند. هر روز و برای سال‌ها. و فقط او نیست. آن یکی همکارش، در اتوبوس این عملیات استتار را انجام می‌دهد و دیگری وقتی که ماشینش را پارک کرد، چادر را از صندوق درمی‌آورد و می‌پوشد. آقایان هم که باید آستین بلند بپوشند و محاسن داشته باشند، همین وضعیت را دارند. آن‌ها هم نرسیده به حوزه استحفاظی محل کارشان، پوشش خود را عوض می‌کنند. و همه هم از این وضعیت یکدیگر خبر دارند. خانم‌ها می‌دانند چه کسی واقعا چادری است و چه کسی نیست. به‌خصوص آن‌ها که رفت‌وآمد خانوادگی هم دارند، می‌دانند که میزان و سطح پای‌بندی هر یک از آن‌ها به حجاب، چه قدر است. میزان و سطحی که دیگر نه اعتقادات فردی شخص، که قوانین و ارزش گذاری‌های اجتماعی، آن را تعیین می‌کند. این که تو به عنوان دانشجوی فلان دانشگاه، یا کارمند یک شرکت یا موسسه، موظفی این قانون را رعایت کنی، حتی اگر ارزش درونی خودت نباشد.

پوسته‌های بی‌مغز

همه ما نقاب‌هایی داریم. نقاب‌هایی که بنا به موقعیت‌های خانوادگی و اجتماعی و شغلی، از آن‌ها استفاده می‌کنیم. نقاب پدر، مادر، خواهر، برادر، همسر، دوست و... همین طور بگیرید الی آخر. داشتن این نقاب‌ها، نه تنها بد نیست، بلکه به تعاملات موثر خانوادگی و اجتماعی ما کمک هم می‌کند؛ مسلما، یک مادر، در برخورد با فرزندش، از همان نقابی استفاده نمی‌کند که در محل کارش به چهره می‌گذارد. «یونگ» همان روان‌شناسی که مسئله پرسونا و نقاب را طرح کرده است؛ می‌گوید تا این جای کار اشکالی ندارد، ما به این نقاب‌ها در موقعیت‌های مختلف نیاز داریم و هر کدام از ما تعداد زیادی نقاب داریم که با خودمان یدک می‌کشیم و مدام در حال عوض و جابه‌جا کردن آن‌ها هستیم. اما آن چه یونگ بر آن تاکید می‌کند، این است که ما نباید با نقاب‌های‌مان یکی و هم‌هویت بشویم. نقاب نباید ارزش‌های درونی و فردی ما را تحت‌الشعاع قرار بدهد. در واقع آن چه یونگ به‌شدت بر آن اصرار دارد این است که فرد نباید نقاب‌هایش را باور کند و به جایی برسد که خودش هم دچار این خیال واهی بشود که شخصیت اصلی‌اش، همان نقاب یا نقاب‌هایی است که به چهره گذاشته است. او باید بتواند با تفکیک موقعیت‌های نیازمند نقاب، و شخصیت اصیل خودش، موازنه ایجاد کند. موازنه‌ای که براساس آن، او همواره خود حقیقی خویش باقی می‌ماند، و در عین حال در ایفای نقش‌های اجتماعی‌اش با به چهره گذاشتن نقاب‌ها، موفق است. هیچ کس هم او را با نقابش یکی نمی‌گیرد. برای رئیس او، مشخص است که این فردی که الان نقاب کارمند به چهره زده، پدر یا مادر و در واقع انسانی است که اصول و ارزش‌های خودش را دارد. حتی رئیس مذکور در درونش، به آن اصول و ارزش‌ها احترام می‌گذارد. اما در رابطه کاری که این جا و اکنون دارند، هر دو از نقابی استفاده می‌کنند که تعامل اجتماعی لازم را ممکن می‌کند. «ممکن» می‌کند نه اجباری. یعنی چنان نیست که یک نقاب خاصی که از سوی اجتماع به او تحمیل می‌شود، ارزش‌ها و هنجارهای درونی و هویتی او را هم باید هدف بگیرد و او را به دلیل استفاده کردن یا نکردن از آن نقاب، زیر سوال و نگاه‌های قضاوت‌گرانه و ارزش گذاری‌های اخلاقی و اعتقادی ببرد و او را دچار مشکل هویت کند و او را وادارد از پوسته‌ای استفاده کند، که قالبی ارزشی و عقیدتی است و او را مجبور کند متوسل به رنگ و روی و ریا شود. مشکلی که جامعه ما مدت‌هاست با آن دست به گریبان است؛ مردمانی که یاد گرفته و آموخته دورویی و ریاکاری‌هایی شده‌اند تا موقعیت‌های‌شان را حفظ کنند و این روش در ابتدا، حفظ بقا و صیانت از نفس، تبدیل شده است به تلبیسی برای عوام‌فریبی و دورزدن قوانین و استفاده نادرست و نامشروع از امکاناتی که آن لباس و پوشش برای فرد فراهم کرده. در نهایت فرد با سالوس و ریا، به جاهایی رسیده و ثروتی اندوخته که اگر خودش بود و مجبور به استفاده از آن رنگ و پوسته و نمی‌شد، هرگز به آن موقعیت‌های نامشروع دست نمی‌یافت.

همه انسان‌ها، دقیقا آن چیزی، شخصی، موجودی نیستند که نشان می‌دهند. در هر جامعه، با هر نوع اعتقاد و ارزش گذاری که زندگی کنیم، همیشه وجهی از ما هست که آن را برای خود و خلوت‌مان نگه می‌داریم و حتی ابراز و فاشش نمی‌کنیم

فاصله‌های نجومی بود و نمود!

همه انسان‌ها، دقیقا آن چیزی، شخصی، موجودی نیستند که نشان می‌دهند. در هر جامعه، با هر نوع اعتقاد و ارزش گذاری که زندگی کنیم، همیشه وجهی از ما هست که آن را برای خود و خلوت‌مان نگه می‌داریم و حتی ابراز و فاشش نمی‌کنیم. این که بتوانیم خلوت و آن چهره حقیقی را داشته باشیم و در فرصت‌ها و موقعیت‌هایی، امکان نشان دادن و ایفای آن را بیابیم، به ما امکان می‌دهد حضور انسانی خود در جامعه و در کنار دیگران را راحت‌تر تحمل کنیم. چون جایی، خلوتی، گروهی، دسته‌ای، جمعی هست که آن چهره حقیقی ما را می‌پذیرد و با این پذیرش به آن مشروعیت می‌بخشد. و همین پذیرش من حقیقی فرد، به او امکان تخلیه احساسات و هیجاناتی را می‌دهد که در صورت تلنبار شدن‌شان، به عقده و ترومایی تبدیل می‌شود که فقط دامن خود فرد را نمی‌گیرد و دامنه‌اش تا حریم دیگران گسترده می‌شود. و عقده و ترما، یعنی این که در یک جامعه، با طیف‌های گوناگونی از مردم، نمی‌توان و نباید از همه انتظار داشت که قدیس باشند. فقط می‌توان انتظار داشت که به نُرم‌های اجتماعی که در آن قرار دارند، پای‌بند باشند. و گرنه بازی نافرجام «گندم‌نمای جوفروش» آغاز می‌شود. در جامعه امروز ما «نُرم» ها به راحتی نافرم می‌شوند. فرد، فرصت نمی‌کند در مواقعی که نیاز دارد، پوسته و نقابش را برای مدتی زمین بگذارد. هر کدام از ما، نیاز داریم که هر از چند گاهی از این پوسته بیرون بیاییم؛ درست مثل ماری که هر سال پوست‌اندازی می‌کند و پوستی تازه‌تر و پررنگ و جلاتر به خود می‌پذیرد. مهم است که فرد به پوسته‌اش عادت نکند. آن را درونی نکند. عادت به یک پوسته، از هر فردی، خلع هویت می‌کند و او را در تعامل و هم‌درکی و هم حسی با جامعه‌اش، دچار مشکل می‌کند.

و چه بپذیریم چه مصرانه انکار کنیم؛ حتی یک قدیس هم در خلوت خود، ردایش را درمی‌آورد!

یادداشت

عدم کارایی فیلترینگ در عصر انفجار اطلاعات کارایی ندارد

دیوار بلند بی‌اعتمادی

آسیه وبسی

بالزاک (همان رمان‌نویس مشهوری که خیلی از ماها، رمان‌خوانی را با او شروع کرده‌ایم) در یک گالری نقاشی، مدت‌ها جلوی یک نقاشی می‌ایستد و به آن خیره می‌شود. نقاش، به خیال این که تابلویش، مورد پسند نویسنده محبوب و مشهور، قرار گرفته، با خوشحالی به سوی او می‌رود تا هم نظر او را بپرسد و هم مطمئن شود که بالاخره بالزاک بعد از این همه زُل زدن به تابلو، آن را خواهد خرید!

وقتی بالزاک نقاش را در کنار خود می‌بیند، با همان شوخ‌طبعی گزنده‌اش، می‌پرسد: چند نفر در این خانه‌ای که نقاشی کرده‌ای، زندگی می‌کنند؟

نقاش با تعجب نگاهی به بالزاک و نگاهی به تابلویش می‌کند و من‌من‌کنان می‌گوید: نمی‌دانم!

بالزاک می‌پرسد: خب چند تا مرغ و خروس دارند؟ نقاش نمی‌داند.

-آیا اگر این خانواده‌ای که تو از وجودشان در خانه‌ای که خودت نقاشی کرده‌ای، بی‌اطلاعی، دختری دارند، پدر از پس تهیه جهیزیه دخترش برخواهد آمد؟

نقاش نمی‌داند!

بالزاک در حالی که از تابلو و نقاش دور می‌شود، می‌گوید: نقاشی بهتری می‌شد اگر تو می‌دانستی و حس می‌کردی که در این خانه، که از دود کش آن دودی بلند است، چند نفر زندگی می‌کنند... چگونه زندگی می‌کنند... چند مرغ و خروس دارند و آیا پدر می‌تواند عروسی خوبی برای دخترش راه بیندازد؟

حالا حکایت ماست.

آن‌ها که از آغاز، دست بر روی سانسور و فیلتر هر چیزی که از نظر خودشان برای مردم، مضر بوده و هست، گذاشته‌اند و تا به امروز، جان بر کفانه به این وظیفه‌ای که هرگز هدف‌های روی کاغذ نوشته خود را متجلی نکرده است، عمل کرده‌اند (به‌جز در مورد خودشان و معتمدان محله‌شان!)، از زندگی مردم، از درون سرها و نحوه اندیشیدن آن‌ها، که بماند، از داخل خانه‌های آن‌ها هم هیچ‌چیز نمی‌دانند. و این، آن فاصله، زیادی دور و بزرگ است که بالزاک می‌خواهد به نقاش بفهماند؛ تو درباره تابلویی که نقاشی کرده‌ای، هیچ «آفرینشی» انجام نداده‌ای. صرفا از روی یک تصویر بیرونی، کپی‌برداری کرده‌ای. تصویری که ممکن است در آنی، زیبایی بصری داشته باشد، اما وقتی از زندگی درونی، که یا حاصل تخیل توست یا در واقعیت وجود دارد، نه اطلاعی داری و نه حسی؛ در واقع نقاشی تو، بهتر و حتی خوب هم نیست. این نقاشی، زندگی ندارد.

این جامعه، با خانواده‌هایی که با فیلترشدن شبکه‌های مجازی و سانسورشدن کتاب‌ها و مطبوعاتش، مدام به عقب و به درون و پستوی خانه‌ها رانده می‌شود، در نهایت به شکل و شمایل همان تابلو درمی‌آید؛ البته در آن زندگی وجود دارد؛ چون از دود کش آن، دودی بلند می‌شود. اما آدم‌های درون این خانه، چگونه زندگی می‌کنند و این چگونه زیستن‌شان (که طبعا ارتباط مستقیم با چگونه فکر کردن‌شان دارد)، چه بازخوردی از جامعه می‌گیرد و به آن می‌دهد؟!

فیلتر و سانسور، خانواده و شهروند را به عقب می‌راند، او را در برج «بی‌اعتمادی متقابل» گیر می‌اندازد اما او را محدود نمی‌کند. و اصلا مگر می‌شود انسان را محدود و مسدود کرد؟ درها که بسته شوند، پنجره‌ها هستند. پنجره‌ها که مسدود شوند، دریچه‌ها هستند و اگر دریچه‌ها هم بسته شوند... خوب بله... هو هو هو... مثل بابانوئل، می‌شود به دود کش‌های خاموش متوسل شد و از آن جا رفت‌وآمد کرد! و البته دود کش‌ها برای رفت‌وآمد خانواده، خاموش و بی‌دودند؛ اما برای غریبه‌ها، آن‌هایی که مدام در حال فاصله‌انداختن بین مردم و زندگی‌شان با مسئولین و متولیان و در واقع، همان نقاشان تابلوهای زیست اجتماعی مردم، هستند، روشن است و داغ، و دود آن هم جَلوی دید را می‌گیرد و هم می‌تواند خفه‌کننده باشد.

تلگرام در ایران، بیش از ۴۰ میلیون کاربر داشت. پس از فیلترینگ تلگرام، بیش از ۳۰ میلیون ایرانی به سمت استفاده از فیلترشکن رفتند. و فیلترشکن، فقط سدهای تلگرام را برای آن‌ها نشکست... راه‌ها و بیراهه‌های دیگری نیز پیش پای آن‌ها قرار داد. سیاستی که میزان نفع و ضررش نه در آینده‌ای دور، که از همین امروز، جلوی چشم‌مان است!

از گوشه و کنار

خالی شدن سبد فرهنگی مردم و افزایش خشونت اجتماعی



معاون امور اجتماعی سازمان بهزیستی خشونت را مهم‌ترین آسیب اجتماعی فعلی کشور دانست و گفت: تحریم‌ها و مسائل اقتصادی در افزایش آسیب‌های اجتماعی تاثیر دارد. وی افزود: هنگامی که تحریم‌ها ایجاد می‌شود بر روی مایحتاج اولیه مردم تأثیر می‌گذارد و قیمت‌های تمام شده تمامی محصولات افزایش پیدا می‌کند و بر همین اساس مشکلات معیشتی مردم بیشتر می‌شود و خدماتی که در گذشته در سبد خانوار وجود داشت و جزو اولویت‌های آن‌ها بود؛ مانند آموزش، فرهنگ و سلامت، در اولویت بعدی قرار می‌گیرد. که این خود مشکلاتی برای خانواده‌ها ایجاد خواهد کرد. به همین دلیل نهادهای حمایتی و مسئول باید به سلامت و آموزش توجه بیشتری داشته باشند. نظام آموزشی باید به سمتی حرکت کند که مبتنی بر کارآمدی، کفایت و بازار محوری باشد.

ببرهای باغ وحش مشهد کی تا کسید رمی شدند؟



مدیر کل دفتر حفاظت سازمان محیط زیست با بیان این که سال گذشته در باغ وحش مشهد هفت ببر تلف شدند گفت: کشتار هشت ببر در سال ۹۷ توسط باغ وحش قطعاً درست نیست و پوست‌ها مربوط به تلفات سال گذشته بوده است. پوست‌های یافته شده در باغ وحش مشهد احتمالاً مربوط به تلفات سال گذشته ببرهای این باغ وحش بوده. این باغ وحش از سال ۱۳۹۳ تا ۱۳۹۷ جمعا ۱۳ مورد تلفات ببر داشته است که هفت مورد به سال گذشته مربوط می‌شود. علی تیموری تأکید کرد: بعید است که صاحب باغ وحش خودش را سأو بدون هماهنگی محیط زیست، گونه‌ای را کشته باشد. معمولاً کسانی که می‌خواهند در حوزه مراکز نگهداری و باغ وحش که تحت نظارت هستند، فعالیت بکنند هرگز چنین کاری نمی‌کنند چون می‌دانند قوانینی وجود دارد که محیط زیست بر اساس آن برخورد می‌کند و حتی تعطیل‌شان می‌کند. در مورد باغ وحش مشهد هم ما به این‌ها فرصتی داده‌ایم و خودشان هم الان در این راستا کمک می‌کنند.

دارو واجب‌تر از نان و غذاست



وزیر بهداشت با اشاره به این که در حوزه دارو از سوی ما و مردم نظارت‌ها انجام می‌شود، تصریح کرد: جاهایی که ما کوتاهی می‌کنیم مردم خود می‌توانند نظارت کنند. تخلف ممکن است از سوی داروخانه باشد و مردم می‌توانند قیمت‌ها را در سایت کنترل کنند و یا با تلفن همراه می‌توانند قیمت‌ها را کنترل کنند. وزیر بهداشت افزود: حوزه دارو نیاز روزمره مردم است و واجب‌تر از نان و غذا به شمار می‌رود. بنابراین تمام افراد باید مراقبت کنند و تخلفات و مغایرت‌ها در قیمت‌ها را از طریق شماره ۱۹۰ اطلاع دهند. از این مسیر کنترل‌ها انجام می‌شود. قطعا در ماه‌های آینده کنترل‌ها در این زمینه شدیدتر خواهد شد. وی با اشاره به این که باید واقع‌بینانه پیش رویم، تصریح کرد: امسال تورم متفاوت است و حقوق و دستمزد تغییر یافته است؛ به طوری که هر ساله درصدی برای افزایش دارو اضافه می‌شود امسال دولت قبل از موضوع ارز و سکه پنج درصد به خدمات درمانی و پزشکی افزوده و شورای عالی بیمه نیز تصمیم گرفت ۵ درصد به دارو، تجهیزات و لوازم آزمایشگاهی اختصاص دهد.